

## دفت پرواز

هلایای عزیز،  
انتظار را در شعرت به  
روشنی احساس کردم.  
زیبا نوشته‌ای.  
هلایا هندم از گیلان

تسنیم عزیز، چه خوب است همه مثل  
تو این قدر امیدوارانه به همه چیز نگاه کنند. اینکه جمله‌هایت را آهنگین  
کرده‌ای و از کلمات هم وزن استفاده کرده‌ای، آن را دل‌نشین‌تر کرده است.  
زندگی را باید دید، زندگی را باید نوشید، زندگی را باید لمس  
کرد تا بتوان فهمید که چه معنایی دارد.  
تسنیم شگرویان از بابل

زهرا عزیز، شخصیت  
نوشته‌ات چه آرزوی قشنگی  
دارد. راستش من هم فکر می‌کنم  
وقتی چشم‌هایمان را ببندیم و رؤیاهایمان  
تصور کنیم، می‌توانیم به آن لحظه‌های  
قشنگ سفر کنیم.

دفترم را به خاطر تو سیاه کرده‌ام  
کجایی ببینی دیوانگی‌ام را؟  
بیا مرا رها کن از این آشفتگی  
تا آرام شوم  
مرا رها کن...  
زهرا جمشیدی

نیایش عزیز چقدر  
زندگی را خوب و لطیف توصیف  
کرده‌ای. مرا یاد شعر سهراب سپهری انداختی  
که می‌گوید: چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.  
سارا روی نیمکت داخل باغ نشسته بود و به صدای هوهوی  
باد و ریزش برگ‌های سرخ پاییزی و قارقار کلاغ‌ها گوش می‌کرد. لحظه‌ای چشم‌هایش را روی هم  
گذاشت و بعد فکر کرد: ای کاش من هم مثل آن باد بودم و می‌توانستم به همه‌جا سفر کنم، پاک  
و ساده و بی‌کینه و سبک از هر غصه‌ای. چشم‌هایش را باز کرد. نسیم خنک صورتش را  
نوازش کرد. روحش تازه شده بود. بله، این‌گونه او هم پرواز کرده بود.  
بی‌بی که صدایش کرد، از روی نیمکت بلند شد و باغ را با هزار خیال  
شیرین تنها گذاشت.

نیایش صادقی از فیروزکوه

دوستان عزیز، پیام‌های شما هم به دست ما رسید:

زینب کمالی از مشهد مقدس ■ محمدمهدی ■ کریمی از یزد ■ دنیز عطایی از تهران ■ ستایش نظری از  
ملایر ■ محدثه زارع از تبریز ■ دنیا سیاوشی از نهاوند ■ بیتا حیدری از استان گیلان ■ روستای پرشکوه ■ حسین  
لطفی از کرج ■ بیتا ستاری از تبریز ■ شهرستان آذرشهر ■ روستای ینگجه ■ هلایا هندم از گیلان ■ آرزو جمالی

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان،  
رایانه مجله است به نشانی:  
nojavan@roshdmag.ir  
و یا شماره پیامک ۹۵۹۶۰۸۰۰۰۳  
برای نقد و نظر. لطفا حتما شهر و پدیه تحویلی خودتان را  
هم برای ما بنویسید.  
از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم.

حالا سری بزنیم به نظرات شما. همان نظرهایی که وقتی به دستمان می‌رسند، حسابی خوش حال می‌شویم و به خودمان می‌بالیم که این قدر دوست و همراه داریم.

■ سلام. من اولین بار است که مجله شما را می‌خوانم. متن‌هایتان روی من خیلی تأثیر گذاشت. من هم می‌خواهم به جمع شما اضافه شوم، اجازه می‌دهید؟ اگر اجازه بدهید خیلی خوش حال می‌شوم.

#### هلن افشاری از کرمانشاه

هلن عزیز، خوش حالیم که دوست تازه‌ای مثل تو داریم. در پاتوق روی همه نوجوان‌ها همیشه باز است. خوش آمدی!

داشتیم مجله جذابتان را می‌خواندم که با خودم گفتم فرصت خوبی است که از یکی از بهترین دبیرهای دنیا یاد کنم؛ دبیری که خودم افتخار داشتم یک سال در خدمتشان باشم.

■ سلام به شما که وقت خود را می‌گذارید و این مجله را برای ما منتشر می‌کنید تا یک لحظه لبخند به لب ما بیاید. به نظر من جدول، زنگ شعر و زنگ لطیفه را بیشتر کنید، داستان‌های خنده‌دار بنویسید و درباره ماشین‌ها هم مطالبی منتشر کنید.

#### محمدسینا حیدری

از ایوان غرب

■ سلام. می‌خواستم درخواست کنم که متن‌هایی راجع به رسم و رسومات خوب مردم کشورمان در گذشته به مجله اضافه کنید.

#### محسن صنوبر لیماکشی از رامسر

■ «آناهیتای عزیز، می‌توانی مثل خط مستقیم باشی و هر روز اوج بگیری، یا دایره باشی و هر روز دور بزنی. انتخاب با توست: خط یا دایره؟»

این نوشته را سرکار خانم اعظم عسگری در یک روز بهاری، نه تنها در دفترم، بلکه در قلمم حک کردند. با آرزوی سلامتی و پابندگی برای شما دبیر گرامی. درست است که حالا از من کمی دور هستید، ولی من بهترین آدم‌ها را همیشه به یاد می‌سپارم.

#### آناهیتا غلام‌نیا از شهری

آناهیتای عزیز، معلمت چه حرف زیبا و عمیقی زده است. حقیقتاً که انتخاب با خودمان است. دارم فکر می‌کنم ما و آدم‌های اطرافمان کدام را انتخاب کرده‌ایم: خط یا دایره؟ با سلام، خواهشی داشتم؛ اینکه در یک شماره از مجله درباره ویروس کرونا اطلاعات بدهید.

■ سلام به شما ای کاش کمی بخش طنز را بیشتر کنید. بخش‌های آزمایش هم خیلی خیلی باحال هستند.

#### فاطمه صالحی از اسدآباد

■ با عرض سلام و خسته نباشید، خواهش من از شما این است که اگر می‌شود بخش درآمدزایی برای نوجوانان را به مجله اضافه کنید. با تشکر.

#### دانیال نیکبخت

#### هم‌پاتوقی‌های عزیز سلام.

حالتان در این روزهای خنک پاییزی چطور است؟ صبح‌های آبان یکی از بهترین آفریده‌های خدا هستند. همان لحظه‌ها که از خواب بیدار شده‌ای و برای رفتن به مدرسه آماده می‌شوی، کمی پنجره را باز کن و بگذار خنکی ابتدای روز وارد اتاق شود. حس عجیبی دارد. ته دل آدم خالی می‌شود. حالا اگر کمی باران هم بارد که دیگر محشر است! گفتم باران، یاد نوشته یکی از دوستانمان افتادم. بیاید با هم نوشته امیرمهدی (از تهران) را بخوانیم:

باران نشسته بر صورتم به من چنان احساس عشقی می‌دهد که یقین دارم خداوند را از ته قلمم دوست دارم. به درختان انار و خرمالو می‌نگرم و می‌گویم پاییز فصل عشق و جلال بزرگی خداوند منان و حکیم است. به راستی که تو بهترین حاکمی.

کیبوتری خسته گوشه‌ای نشسته. دلم برایش می‌سوزد، چون که بالش شکسته است. کیبوتر قشنگ، با بال‌های رنگارنگت بر خیز و پرواز کن. با خدا راز و نیاز کن. بگو که خوب کن بالم، چون که پریشان شده‌ام.

از اصفهان ■ مانده فقیه عبدالهی از نوشهر ■ آریتا محمدی از مرند ■ آواز سعیدی از بانه ■ مریم قاسمی از تهران ■ مظفر داستانی نسب از قزوین ■ سجاد نادریان از بیرجند.